

را خراشیده است

اقای بیکو یکی از هائیان پیر مرد برایم از عظمت میرزا
ذکری کرد که در ایام بغداد یکروز در سر سفره غذا میل می
فرمودند و قدری از غذا که بگربه مرحمت کردند در حین بودن
دست مبارك را چنك زد و خراشیده شد فرمودند عجب حیوان
بیوفائی هستی از آن روز بعد احباب بغداد شروع بگربه کشی
کردند در هر محله و کناری گربه را می دیدند می زدند و می
کشند و بدجله میانداختند تا هیکل مبارك (میرزا) يك روز
فرمود چند روز است می بینم گربه مرده زیادی بروی آب دجله
روانست احباب عرض کردند قربانت شویم از آن روزیکه گربه دست
مبارك را چنك زده احباب با گربه ها دشمن شده اند و گربه ها را
می کشند فرمودند خیر بس است ما بخشیدیم دیگر احباب موقوف
کردند ولی آن عناد و کینه را با گربه دارند

انصافاً باید ملاحظه کرد اشخاصی که اینقدر سبک مغز
باشند که بحیوانی اینطور ظلم و جفا کنند که چرا بحکم فطرت و
طبیعت دست مولای آنها را خراشیده اگر دست قدرت و انتقام
پیدا می آرند بمقامات روحانی که خدای آنان را تیبید و تکفیر
نموده چسبان رفتار می نمودند

یکی دیگر از واجبات هر خانه داشتن يك عکس از میرزا
عباس است که محض تبرك و حفاظت خانه و روح بت پرستی نگاه
می دارند و انهایی که وسعت داشته باشند ان را مجسمه می کنند
و در منزل می گذارند تا کاملاً بت پرستی کرده باشند چنان که ما
عکس همان مجسمه را برداشته و در اینجا گراور کردیم
یکی دیگر از اهداب و هادات موهبای میرزا عباس است که



مجسمه میرزا عباس

به شمرات مبارک نامیده شده و هر زن و مردی در محافظه خود
نگاهداشته و اقرا بجه احترامی حرز خودشان می نمایند

تأیید گفتار

وقتی که نگارنده در اباده شیراز رفتم و در آن اوقات با بهائیان ترددی داشتم در منزل یکی از آنها مهمان شده دیدم يك جعبه مدور درازی از برنج در يك جای مخصوصی از اطاق نصب کرده اند پرسیدم این چیست ؟ گفتند حالا میاوریم زیارت کنی این فینه مبارک سر سرکاراقا است وقتی ما با خانواده مشرف شدیم ارزو کردیم و بالاخره حضرت ورقه علیا خانواده رامحروم نغمه و این فینه را مرحمت فرمودند و ما جعبه برایش دادیم ساختند بطوریکه می بینی و او را آوردیم

وقتی جعبه را آورده و فینه را بچه ادایی بیرون آوردند و بوسیدند که بوی چرك و عرق او مشام را از رده کرد و بعد تعریفهای دیگر نیز کردند که پیراهن مبارك را هم آورده و جوراب مستعمل مبارك را نیز آورده ایم كارد و چنگال خریدیم و بانسرون برده و با كارد و چنگال مستعمل که بدست مبارك رسیده تبدیل کردیم و این تعریفها را بطوری در حالت سرور و شغف می کردند که کوئی جواهر قیمتی را بدست آورده بودند

و غریب تر از آن شب شب دیگری بود که در منزل یکی از سادات افغان در شیراز دعوت داشتیم که آن سید متولی خانه خطای موهوم شده بود یعنی میرزا عباس تولیت آن خانه و ابایشان داده است و بدین امید او و عائله و اخوانش نشسته اند که عنقریب رده های میرزا و میرزا عباس راست شود و از اقطار و اکناف عالم مردم زیارت بیت الله بیایند و اینها از آمد و شد زائرین استفاده ها نمایند

باری آن سید از اول شب تا چهار ساعت از شب گذشته
 آثار مبارکی را که به افتخار آن عاقله در آن جا گذارده اند
 ارائه می داد

مثلا اول میرفت سرب جمبه را با کلید میگشود و باطمینان
 و تظاهراتی يك بقیچه را بیرون میآورد اول او را می بوسید
 سپس می گشود یکی را که بر میداشت می گفت این جثبه مبارک
 است می بوسید و دو دستی بمن میداد و همچنین یکی دیگر را
 بر میداشت و می گفت این عبای سید باب است (يك عبای یقه
 کلابتون دوزی بود) و میبوسید و نیز یکوصله دیگر بر میداشت
 و میگفت این لباده مبارک میرزا است و همچنین یکی دیگر بر می
 داشت و میگفت این عمامه میرزا عباس است

به همین طور قریب دو ساعت مرا معطل نموده بود که وصله
 وصله و بقیچه بقیچه می کشود و یکی یکی بوسه داده و باز نموده
 بمن ارائه میداد و من در ضمیر خود چقدر می خندیدم و می
 گفتم سبحان الله این مردم با این افکار بوسیده می خواهند در
 قرن بیستم عالم را باینگونه خرافات دعوت کنند !!

باری در آخر شب چنانچه مقرر شده بود سید متولی
 خانه خدا برای اكمال پذیرائی من بنا بود مرا بخانه خدا ببرد
 و بارشاد و راهنمونی او مناسک حج بای گری را بجا بیاورم

حج بابی گری در شیراز

مخفی نماند خانه که متعلق بسید باب بوده در شیراز و
 خانه که میرزا در او ساکن بوده در بغداد هر دو بیت الله
 هده اند که می باید بهائیان بنا فرمایند میرزا در اقدس که میگوید

قد حکم الله لمن استطاع منكم حج البيت من دون النساء * زیارت
 ان هو خانه بروند و اداب زیارت و مناسک حج را بجا بیاورند
 ولی متاسفانه خانه بغداد مدتی در کشمکش و دعوی واقع شده و
 قضیه بدلیه و محاکمات رسیده بود و خیلی میرزا عباس در
 این خمرص زحمت ها کشید و خرجها کرد تا خانه خدا را در
 دست داشته باشد

همان خانه را که در لوح ۲۱ کانون اول ۱۹۱۸ خطاب
 به بهائیان بغداد میگوید *

الهی الهی مؤلاء عباد فی مدینتک المبارکه . مجاورون
 لبیتک المحرام و محرم قد فتحت ابوابها علی الخاص و العام حتی
 یتغوا افضلک و یطلبوا الطافک الی اخر *

مهمنا سه سال است که ان بیت الله را گرفتند و خراب
 کردند و اینک محل نزول غرباء شیعه است * و اکنون خانه
 شیراز باقی است که یک حیاط مخمصری و سه اطاق دارد و
 یک حوض کوچکی و یک درخت نارنجی که می گویند ان نارنج را
 سید باب بدست خودش غرس نموده است و از برك ان درخت
 همان سادات افتان برای این وان از شیراز تحفه میفرستند
 که یک وقتی در عراق دیدم برك پوسیده در کتاب یک بهائی
 عراقی بود پرسیدم این چه خبر است دیدم او را بملایمت پوسه
 داد و گفت این برك درخت مبارک بیت مبارک شیراز است !!
 و بیت بغداد را که خوشبختانه فعلا از دستشان گرفته اند
 بیشتر اهمیت می دهند چرا که انجا محل و قوف میرزا بوده است
 و میرزا را بسید باب خیلی رجحان می دهند از اینجهت هم خانه
 او را بدیهی است که محترم تر از خانه سید باب می دانند اگر چه

منازك حج و اداب و زیارت نامه شان یکی است
باری سخن در اینجا بود که سید صاحب خانه گفت

بیائید وضو بگیریید و آماده شوید تا درب بیت مبارک را باز کنم
ما هم برای آنکه کاملاً از قضایا واقف شویم اطاعت کرده و آماده
شدیم لذا آن حیاط بحیاط دیگر و از اینجا درب در رسیدیم گفت
صبر کنید زیارت نامه بخوانم زیارت نامه مفصلی که خطاب بشهر
شیراز بود مغلوط می خوانند و چون سوادی نداشت آن عربی
ها را غلط تر ادا می کرد و پس از ختم آن زیارت نامه بطور
اهسته گفت که این زیارت نامه باید در يك فرسخی شیراز خوانده
شود ولی چون هنوز امر علوی پیدا نکرده و ما مخفی و مستور
هستیم بناچار در اینجا میخوانم

دوباره شروع کرد بخواندن يك زیارت نامه دیگر با آن
که از روی ورقه می خوانند تمام را غلط می خوانند باز گفت
اینهم بایستی در کنار شهر شیراز خوانده شود سه باره شروع
کرد بخواندن چیز دیگر و بعد گفت اینهم باید در کنار دیوار
صحن قرائت شود و دستور العمل مبارک است که صحن چقدر
باید بزرگ باشد که بقدر تمام شهر کنونی شیراز شود و در روزگار
اتیه ابتدا کسی حق ندارد در اینجا که فعلاً ما ایستاده ایم وارد شود
ذیکر شما ها مشمول عنایت حق واقع گشته اید که باین بارگاه
وارد شده اید و در این استانه قدس پا نهاده اید

باری وارد حیاط کوچک شده و از پله ها بالا رفته باطافی
وارد شدیم که يك جاری در سقف آن نصب نموده و تمام را برای
پدیرائی بنده روشن کرده بودند دیگر در همان اطاق مرا بروی
دو پا نگاهداشت و يك زیارت نامه مفصلی مغلوط خواند که

حقیقه روح منزجر و قلبم از رده گشت و بعد در دیوار ان
 اطاق را بوسه دادند و بیرون آمدیم در دهلیز اطاق و ایوان يك
 زوج درب كوچه عتیقی بود كه ان را نیز بوسه دادند و گفتند
 درب اولی این حیاط در زمان سید باب این بوده است و بر
 حسب فرموده او را برداشته و جزو عتیقه قیمتی كه باید بعدها
 در خزانه بیت الله بماند نگاهداشته ایم و دیگر آمدند و از ان
 نارنج ها چند دانه چیدند و بوسیدند و بمن دادند و از درب
 حیاط بیرون آمده بحیاط اولی كه خانه سید متولی بود رسیدیم
 و باز دیدم كه هنوز مرا رها نمی كند و دارد از عظمت و قدرت
 امر الهائی كه بعدها بطور می شود و چسان این خانه محترم و
 زیارتگاه عموم اهل عالم می شود بیان و تشریح می نماید
 گفتم دیگر خسته شده ام بقیه فرمایشات و صحبت خود را
 برای فردا صبح بگذارید و رخت خوابی آوردند در فراش كه رفتم
 خدا گواه است مدتی در حیرت افتادم كه از فرط تعجب و شكفت
 خوابم نمیرد و با خود اندیشه می كردم سبحان الله چقدر مردم
 بیچاره اند و مستعد اغوا شدن و كول خوردن هستند در يك
 چنین قرنی كه افكار ترقی كرده و علوم جلوه نموده و انسان به
 نیروی علم و دانش از شرق بغرب صحبت میکنند و از شمال
 بجنوب با مرغ فلزی كه مصنوع و مخلوق اوست پرواز مینمایند
 و از دنیای قدیم بدنیای جدید بقوه بخار كه مطیع امر و اراده
 خود نموده زهمسپار می شود و نور و شعاع را در زجاجه محقری
 محبوس می دارد و قوه فراری را اسیر حكم و اراده خویش می
 دارد و اداب قبل را جز يك اداب اجتماعی كه در خور ان اوقات
 بوده نمی داند چگونه باید این افغان نادان و این بهائیان سرگردان

باین خرافات مبتلا شوند و اسیر اینگونه اوهمام گردند
 یکی دیگر از احکام معموله بهائیان در فلسطین و حیفا و جنوب
 حجاب است و در امریکا برای اهل امریکا که حجاب نداشته اند
 حجاب واجب و لازم نیست. بعبارة آخری حجاب در سه حکم پیدا
 می کند برای امریکائی و اروپائی حرام است و برای بهائیان
 حیفا و عائله مبارکه واجب و آن دختر مبارک هم که با اروپا می
 رود چنانچه می رود در نزد اروپائیان واجب است بی حجاب باشد
 و در نزد بهائی ایرانی واجب می شود که رو بکشد و در حجاب برود
 بالاخره همان بوق روزنامه ملا نصرالدین می شود که
 يك سرود و شاخ دارد از يك شاخه که رو بفریب است صدای عدم حجاب
 می دهد و از شاخه که رو بشرق است آواز و جوب حجاب بیرون می آید

احکام صریح اقدس

چون ما به بعض احکام معموله متداوله بین بهائیان اشاره
 کردیم و ممکن است بهائیان متعصب در موقع سر زش عقلا نجاشی
 و انکار کنند و یا آنکه بسایر ادابه و اخلاق منسجمه از قبیل سینا (۱)

(۱) بلی بعضی اداب معموله از قبیل تیغ زدن در شرع
 مطهر نبوده و نیست و از هر عالمی سؤال شود خواهد گفت که
 غیر مشروع است ولیکن بواسطه عشق مفرطی که بحسین ابن علی
 علیه السلام دارند معمول شده است ولی ادابی را که ما گفتیم معمول
 بهائیان است و علاوه از آنکه در آن موارد تصریح هست همگی
 بهائیان حتی مرکز حیفا نیز بان اداب عامل است و شاید اگر یکی
 از بهائیان بان اداب معموله اهمیت ندهد مورد سوء ظن سایرین واقع شود

زدن و تیغ زدن که در اصل شریعت نبوده استدلال نمایند
و یا آنکه چون نکارنده منتقدی یافتند بفظایح آن اداب واقف شوند
و درآیه آنها را متروک و منسوخ نمایند که مصداقی برای گفتار
ما درآینده باقی نماند

لهذا چند حکمی نیز از کتاب اقدس مطرح ببحث قرار
داده تا قارئین محترم بیایه و مایه ادراک قصیر القامه این مقنن و مشرع
قرن بیستم واقف گردند

کتاب عالی السارق النفی والحبس و فی الثالث فاجعلوا
فی جیبینه علامه يعرف بها اثلاً تمبیه مدن الله

در این حکم که بهائیان آن را بر جسته ترین احکام اقدس
می دانند چندین ایراد وارد است که دلالت میکند بر آنکه این آئین گذار
علاوه بر این که از علم حقوق بی نصیب بوده حکمی را که جعل
نموده خیلی نارسا و ابتر است

۱ - مجازاتی برای زن دزد قائل نشده که اگر زن مرتکب
دزدی شود چه باید کرد و قرینه آنکه حکمی برای زن دزد مقرر
نداشته ان است که حکم زن زانیه را چنانکه عنقریب می گوئیم
معین فرموده

۲ - مجازات اشد را بشدید مقدم داشته زیرا نفی شدید
تراز حبس است اما اتفاقاً برای سارقین نفی بلد بهتر است چرا
که در شهر و محل ناشناس بیشتر میتوانند سرقت نمایند
و مخصوصاً بسیاری از دزدها در شهر و دیار خود بواسطه
شهرت و آشنائی نمیتوانند سرقت کنند از اینجهت برای سرقت
بدیار غربت میروند و میرزا در حکم خود سارقین را بجهتی که

خودشان مایل و شایقند میفرستند

۳ - مجازات دفعه سوم را علامت جبین (۱) قرار داده و حال آنکه خوب بود علامت را در جبهه او که پیشانی است قرار بدهد نه در جبین چها که ممکن است جبین را در زیر مو یا حمامه مستور کند ولیکن داغ جبهه واضح و نمایان است و نمی توان او را مستور و مخفی کرد

و علاوه اشخاصی که مرتکب سرقت می شوند از عناصر باطاه و نفوس سافله هستند که دزدی را کار و شمار خود می دانند و در هر استنطاق و محکمه که مصلحت خود را در اقرار می دانند هر کمال تبسم و سرور اقرار می کنند و ابتدا تنگ خود نمیدانند در چنین صورتی داغ جبین یا جبهه تا تیری در آنها می کند که تارک این عمل شوند و باز سرقت نمایند و اگر تعلیل داغ را زندگانی انفرادی او قرار بدهیم که هیئت جامعه او را قبول نکند همیشه رویه دزد بر این است که خود تنها و یا با رفقای همکار دزد خود نشسته و طرح سرقت می ریزند و وقتی که اهنک سرقت می کنند بدیهی است یا شب تاریک می روند و یا روز خلوت بطور ناگهانی که کسی آن ها را نه بیند مقصود خود را انجام می دهند و دستبرد می نمایند در چنین صورتی چه جبین او داغ دار باشد و چه بی داغ غرض سرقت است که حاصل می شود و حکم میرزا بلا نتیجه می ماند

۴ - آنکه تکلیفی برای دزد داغ شده معین نفرمود که اگر بعد از داغ شدن مرتکب سرقت شود چه مجازاتی به بیند بناء علیهذا نتیجه این می شود که شخص داغ دیده در دزدی آزاد

(۱) جبین در لغت عرب بالای صدع را گویند که بالای فرو رفتگی جانب راست و چپ صورت است و جبهه بمعنی پیشانی است گویا میرزا نیز در اینجا همانند بعضی از پیخبران به لغت عرب جبین را جبهه تصور کرده است

و مختار است فقط باید آن شخص دزد داغ شده در ملاء عام و حضور انام که باو می نکرند دزدی نماید ۱۱۱

وقد حکم الله لکل زان و زانیة دية مسلمة الی بیت العدل و هی تسعة مثاقیل من الذهب وان عاد مرة اخرى عود و اضعف الجزاء و بر ارباب بصیرت واضح و روشن است نفوسیکه منهمت در ذات و شهوات هستند و می خواهند هواچس نفسانی و اوامر شیطنانی را متابعت کنند همواره بر خلاف شرع تجدید فراموشی می کنند و پیوسته تجدد و تنوع را طالبند و شاهد مدعا آنکه بسیار دیده شده است شخصی علاوه از آن که خود حلیله زیبا تر و حمیله رعنا تر دارد که چون جان شیرین با او دلنشین و همنشین است و در کمال محبت و حقیقت با او بار و قرین بحکم بزبان در مهد امن و امانش ارمیده و بمداول * نساتکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم * هر طرفی که میاش متوجه شود بدون تکلف رسیده است با اینوصف ان حایل لطیف را می گذارد و در طلب حرام کتیف می رود طلعت منور را معطل می کند و چهره مکرر را می بوسد جنت نعیم را فراموش می کند و هاویه جحیم را می طلبد یعنی امشب از خانه بیرون شده بشهر نو (محل فواحش) می رود اگر پیرسندش چرا چنین اقدامی کردی می گوید تجدد و تنوع مطلوب است

و فردا شب نیز بجای تازه تری میروند و ان هم نشین دیشب را که باچه مصارف میگفت بدست آورده بود امشب بمغت از دست میدهد و انرا که بهروز در اغوش گرفته بود امروزش فراموش میکنند

چون عادت و روش شهوت پرستان دانسته شد اکنون

به بینم میرزا چه باب وسیعی را برویشان کشوده است اولا چون حکم را بطور اطلاق فرموده و فرقی در میان زنای محصنه و غیر محصنه نگذاشته هر متمول شهوت پرستی حق دارد شب را دست تطاول و تعدی به پردگیان مردم دراز کند و چون روز شود (۱) نه مثقال طلا که معادل هفت مثقال معمولی است بدلالان محبت که گیرنده ان بولند بدهد و شب دیگر نیز بهمان قاعده تجدد و تنوع عیال دیگری را در اغوش بگیرد و هفت مثقال یا چهارده مثقال دیگر بدهد

در صورتیکه قبل از تشریح اینحکم ان شهوت طلب در عوض هفت مثقال هفتاد مثقال طلا نیز حاضر بود خرج کند و جناب میرزا مصارف و مخارج او را تخفیف داد تا همیشه بتواند بدین لذت و کیف استمرار دهد و همچنین خانم های غیر عقیقه که جوانان خوش خط و خال را به بیعت و مایل شوند با ان ها ساعتی به نشینند چه مانسی دارد کفاره مختصر کام رضائی خود را از مال شوهر خویش در کمال ازادی به بیت العدل تقدیم کنند

حالا سزاوار نیست که متمولین سرمست و خانم های شهوت پرست دست بدست یکدیگر داده باواز بلند جناب میرزا افرین بگویند و نه مرتبه مطابق عدد بهاء باهنگ بلند بگویند
براوا؟

و همچنین ان اشخاص معسرین و گروه مفلسین که در لمان خدا هستند حق ندارند هر شب و هر روز این اعمال زنبله را تکرار کنند و نادیه دلالی محبت را به عندالقدرة والاستطاعة حواله

(۱) چنانکه ماه را نوزده کرده اند مثقال را هم نوزده نخود قرار داده اند

دهند ؟ و پروان میرزای قانون گذار رحمت فرستند

لا يبطل الشعر صلواتكم ولا ما منع عن الروح مثل
العظام و غيرها ان البسوا السمور كما تلبسون الخزو السنجاب
و مادونهما انه ما نهى في الفرقان وليكن اشبه على العلماء
انه لهو العزيز العلام

در اینجا خوب می توان گفت که بمیرزا اشتباه شده است
نه بعلماء — زیرا احکام اسلام در کتاب و سنت است نه در قران
تنها و میرزا که خود را در بعض موارد سنی معرفی می نمود
چرا سنت را در نظر نگرفته است چه که سنی از سنت مشتق است
باری نگارنده اینقدر اهمیت باینگونه کلمات نمیدهم که تضییع
وقت خود و قارئین را بنمایم و از روی فلسفه تمام را باطل و نابود
کنم و همینقدر مهم که بطور ایجاز و اختصار گفته شد بر سبیل
نمونه بود

و اما اصول و مبادی اجتماعی که نسبت بمیرزا میدهند
و من چنین تصور می کردم که بقوه الهام و وحی این اصول را
ابداع نموده پس از تحقیقات زیاد معلوم شد که انهارا از دیگران
اقتباس کرده و در کلمات خود چنین جلوه داده که او مبدع و
مبتکر است

اول وحدت زبان که ان بهائی روز اول بمن گفت بحمال
مبارک (میرزا) فقط در عالم این کلمه را گفته و این سعادت اجتماعی
را آورده بعد معلوم شد که خیلی از فلاسفه در این مورد صحبت
ها کرده اند و طرحها ریخته اند حتی قبل از ولادت میرزا و

لايشتوك بلونى زباني تاسيس نمود و ترويج نشد سپس داکتر
 زمينه‌وف بلونى اين مرام را تعقيب و زبان اسپراتو را اختراع
 نمود که اکنون مجامع اسپراتيزم ها به نشر و ترويج او مشغولند
 دوم صلاح عمومي که ان نیز مدتها است مطرح افکار نيغاه
 و فلاسفه بوده و ميرزا نیز ان حرف را شنیده و پسندیده و در
 مرام خود مندرج نموده است نهايت است که ان نيغاه و فلاسفه
 اينمسلک و مرام را پسندیده اند و در صددند چاره برای حصول
 او پنديشند و راهی بجهت وصول باو پيدا کنند و هنوز معترفند
 که راهی نيافته اند و چاره نجسته اند

اما ميرزا چاره ان را بهائی شدن مردم دانسته که همگی
 ترك دين و ائبن خود کنند و بيايند بهائی شوند البته چنين ارزویی
 که او داشته حاصل نشود و نتيجه ان شد که معدودی از مردم
 بدبخت بيچاره را از وحدت ملی خود جدا نمود و آنان را
 ميغرض و مردود اکثريت ملی کرد و بالاخره در عوض ايجاد
 صلاح عمومي جنک خصوصى برپا نمود

و اکنون اين منافرت و مباينت بهائی بودن و اينخصومت
 و کدورت بايى شدن در میان ملل مسلم و يهود و زردشتی موجود
 و اين نهال دوئيت و اثنييت را همان کسی که در ظاهر دعوی صلاح
 و سلام و وحدت عالم انسانی می کرد در قلوب اين بيچارگان
 غرس نموده و آنان را بمواعيد موهومه هشتاد سالست سرگردان
 داشته تا بدانها نیز مشتبه گردیده که روز اول برای چه آمدند
 و چه مقصدی را در نظر گرفتند و چه امال و آرزوهائی را بان
 ها بشارت دادند که خوش بختانه بهيچکدام از انها الی کنون ولو
 بر سبيل تصادف هم باشد نائل نشده و دراتيه نیز نائل نخواهند شد

سوم ایجاد وحدت و یگانگی بشر بود که چنین تصور می‌کردم وحدت عالم انسانی را کسی نگفته و این آلام بگر چنانکه بهائیان می‌گویند فقط مولود افکار بدیعه مرزاست ولی پس از چندی معلوم شد که انرا نیز از دیگران اقتباس فرموده و اغلب انبیا و فلاسفه او را گفته اند بلکه در اول دیوان حضرت امیرالمؤمنین است که میفرماید

الناس من جهة التمثال الكفاء * ابر هم ادم والام حواء
حتی در هفتصد سال قبل شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی نیز فرموده است

بنی ادم اعضای یکدیگرند * که در افرینش زیك گوهرند
چه تشوی بدرد اور در روزگار * دگر عضو هارا نمائد قرار
تو کز محنت دیگران بیغمی * نشاید که نامت نهند آدمی
و دلائل طبیعی و حسی و اخلاقی او را نیز در این سه بیت بیان کرده است

و اما بیت العدل و سلطنت و جمهوری را که در کتاب خود گفته است

انصافا اگر میرزا بکلی خاموش می ماند و در مواضع فوق ابداء رای یا ابداع شرع و قانونی نمی کرد بهتر بود تا اینکه بطور تناقض و نارسا این کلمات را در اقدس بگوید
هر چند در اقدس خیلی مطالب هست که موید ابراهیم شود و اینک در صدر تفصیل و بیان آن نیستم

ولیکن تاگزیرم از آنکه در این خصوص بطور اجمال اشاره کنیم که بیت العدلی که منظور نظر میرزا است که میباید بحال

او از هیئت بهائیان منتخب شوند و آن هیئت حکومت روحانی و سیاسی ملت را عهده دار شود و برای آن وارداتی معین داشته از قبیل * مالیات صدی نوزده * و ارث طبقات مفقوده از وراثت * و اوقاف * و لقطه (۴) * و دیات مسلمانان از قبیل حد زنا و شجاج و غیره * و نیز برای او صادراتی مقرر داشته از قبیل مصارف رجال بیت العدل و قوه مجریه آن ها و معارف و ایتام و اراامل و غیره . —

تمام مبنی بر تصور باطل و خیال محال خویش بود که در دوره حیات او همه دنیا بهائی می شوند و سلطنت ها و جمهوری ها معدوم می گردند و طرق عبودیت میرزا را به گردن می نهند و تمام مطبع و منقاد کلمات کتاب اقدس میشوند چنان این فکر در مغز او قوی می شود و این قلبیان اندیشه کل می کند که کوی در عالم وهم و خیال چنین تصور کرده که همه حکومت ها محو شدند و همه ملت ها بر طرف گردیدند و مردم همگی بهائی شدند و حکم کتاب اقدس بیت العدل تشکیل داده اند و فعلا در مصالح امور جمهور مشغول گفتگو و مذاکره و رد و ایراد هستند و اشریت و اقلیتی پیدا شده است و اختلافی در میان پدیدار آمده که جناب میرزا ان نقصان را نیز ناکفته نگذارده و بدین جمله کتاب اقدس او را مرتفع می کند * (خطاب به رجال بیت العدل)

اذا اختلفتم فی امر فارجعوه الی الله مادامت الشمس مشرقه من افق هذه السماء و اذا غربت ان ارجعوا الی

ما نزل من عنده انه ليكفي العالمين

یعنی ای رجال بیت العدل وقتی در امری اختلاف کردید تا فوقی که افتاب الوهیت از افق آسمان هیکل من طالع است بمن رجوع کنید و چون افتاب الوهیت از این افق غروب کرد رجوع به بیاناتم کنید که ان بیانات اهل عالم را مکفی است معنی ساده تر آنکه تاروقتی خدا زنده است باو رجوع کنید و چون مرحوم شود به کلماتش مرور نمایند

اری میان این حکم که رجوع بخودم کنید مبنی بر ارزشی بود که خود زنده باشد و این کیفیات را مشاهده کند که متاسفانه این ارزش و ارزشهای دیگرش زیر خاک رفت

در اینجا خوب است بهائیان انصاف بدهند و بهوش بیایند که این خدای غیب دان آن ها خوب بود اقل از این يك كلمه خود داری کند که مورد ایراد واقع نشود و یا آنکه مثل موارد دیگر بحرف های دو پهلو و سه پهلو پرداز نه آنکه صریحاً بگوید تا خودم زنده هستم بیت العدل بخودم رجوع کند و چون مردم بکلماتم ناظر شود

در این مورد بهائی مجبور می شود یا خدای خود (میرزا) را عالم الغیب بداند که می دانسته در عصر او بیت العدل تاسیس نمی شود و لکن حرف لغوی زده است و با چون دیگران او را جاهل بشناسد

و اما راجع به سلطنت و جمهوری باز خوب است بهائیان متصفانه تأمل و تدبر نمایند که غرض اصلی جناب میرزا از این حکومت های اربعه دنیا کدام یکی است جمهوری است یا سلطنت یا بیت العدل یا چیز دیگر. اگر بیت العدل یا پادشاه مخصوص باشد

که دستور داده اند مجالی برای سلطنت و جمهوری باقی نمی ماند
 و اگر مقصود سلطنت است بیت العدل چه می گوید و اگر مقصود
 آن دیگری است پس ذکر این دو چه ضرورت داشت !
 خلاصه این است چهار دایلی که بهائیان او را شمشیر برنده
 خود میدانند و بر رخ هر بیخبری می کشند و الزام کنند هر نفسی
 می داند .

اقای نیکو امروز من خود را يك شخص بیچاره دردمندی
 می دانم که هیچکس جز خدا و تو کما هو حقّه بدردم واقف و
 آگاه نیست زیرا معتبر بودم مفلس شدم غنی بودم فقیر شدم
 عزیز بودم ذلیل شدم يك نام بودم بد نام شدم يالك بودم نجس شدم
 مسلمان بودم در انظار مردم با بی شدم کمترین رتبه من گانديد و کالت
 مجلس شورای ملی بود

بالاخره از حقوق ملی محروم شدم و از حقوق حقّه خود
 بی نصیب گشتم و همیشه با دلی پر سوز و آهی جگر سوز بدین
 کلام سعدی مترنم (دو کس را حسرت از دل نرود و پای تغاین
 از کل یکی تاجر گشتی شکسته و دیگری وارث با نا اهل نشسته)
 و چون بحقیقت بنگری من مصداق مردوشدم همانا تاجر گشتی
 شکسته ام و مسلمان با بهائی نشسته

نیکوی عزیز از وقتی بصحبت آن بهائی فریب زنده رسیده
 تا امروز که آگاه و هشیار شدم به تحقیق ملاحظه نموده دیده ام
 پنج قسم تنزل کرده ام و پنج نوع انحطاط حاصل نموده ام

تنزل مادی • تنزل رتبه • تنزل علمی • تنزل اخلاقی • تنزل عرفانی
 اول تنزل مادی — تاجری بودم با تنخواه و با آبرو و
 معتبر براتم را هر کس میخرید و امضایم نزد هر کسی محترم

و مقدس بود در هر ولایتی بخوش حسابی و اعتبار معروف بودم
 اکنون می بینم تمام آنها از کفم رفته و جز خسران مبین نصیبی
 ندارم

دوم تنزل و انحطاط رتبه — نزد هر کسی عزیز و ارجمند بودم
 اکنون ذلیل و مستمند شده ام بهر کسی از اقباء و اقران تقدم
 داشتم اکنون از همگی متاخر بلکه مرا در ردیف خود هیچوجه
 محسوب نمی کنند هر يك از همگان بصحبت و مجالستم افتخار
 می نمودند اکنون همان اشخاص از صحبت و ملاقاتم احتراز می
 جویند بلکه از ذکر اسم تنگ دارند

سوم تنزل علمی — انروز از تحصیلات خود صرف و نحو
 و معانی و منطق بدیع و بیان فقه و اصول و حکمت و کلام
 باندازه که تحصیل کرده بودم می دانستم و بمطالعه ان علوم
 مانوس و مشغول بودم امروز که بحقیقت مینگرم می بینم در نتیجه
 ملاقات و صحبت این حضرات انرا هم از دست داده ام چه که
 اینها اغاب بی سوادند بلکه این علوم را بنا بر موده میرزا احجاب
 طلعت معلوم می دانند

یعنی شرط اعظمی که میرزا با تبعه و مرده خود نموده
 اینست که باید جاهل [۱] شوند تا از علم او نصیب برند و علم
 او نیز همین آثار و الواح مکرره ایست که هر گاه مکررات او را
 بردارند و تعریف و توصیف شخص خودش را استثناء نمایند
 يك مطالب خجلی مختصری باقی میماند که انهم از سایر کتب

(۱) در کلمات مکنونه میرزا میگوید کور شو تا جهالم بینی و گر شو تا
 صوت مایحجم را شنوی و جاهل شو تا از علم نصیب نبری تا انجا که میگوید
 جاهل شو یعنی از غیر علم من

علماء و عرفا بطور ناقص اقتباس شده است
 پس در اینصورت معلومات شخص بهائی منحصر میشود
 بهراثت الواح و آثار میرزا و میرزا عباس و شوقی افندی و ما
 عیناً صورت یکی از الواح را که در آن تحقیقات علمی هم شده
 است و از بدایع علوم و معارف میرزا عباس در آن مرقوم و
 در نظر بهائیان خیلی مهم است برای نمونه معارف ایشان در اینجا
 درج مینمائیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 باد کوبه احبای الهی و اماء رحمن علیهم و علیهم

الالبهائه الالبهی • هو الله

ای عاکفان گوی دوست * ای عاشقان روی دوست * قفقازیا
 جمیعاً تابع رود ارس است که در قران اصحاب رس تعبیر شده
 جمعی از انبیاء در زمان قدیم که خیرشان منقطع شده در آن اقلیم
 مبعوث شدند و عالم انسانی را بنفحات رحمانی معطر نمودند
 و همچنین در زمان اخیر حضرت اعلی روحی فداء بهر بنی سر
 کون و در اینجا مسجون گشتند حافظ شیرازی راجعه بمشائش
 رسید و این غزل را گفت

ای صبا گر بگذری بر ساحل رو دارس * بوسه زن برخاک ان
 وادی و مشکین کن نفس * و حضرت زردشت نیز مدتی در آن
 صفحات سیر و حرکت میفرمودند و کوه قاف که در احادیث و
 روایات مذکور همین قفقاز است و ایرانیان را اعتقاد چنان که
 اشیانه سیمرغ است و لانه عنقاء شرق لهند امید چنان است که این
 عنقاء که شهر تقدیس در شرق و غرب منتشر نموده و آن امر
 بدیع ربانی است در قفقاز لانه و اشیانه نماید الحمد لله احبای

بادگوبه در این سالهای جنک با جمیع طوائف اشتهی داشتند و بموجب تعالیم الهی بکل مهربان و در امر الله جوش و خروشی داشتند و از باده محبت الله سرمست و مدهوش بودند حال باید مانند نهنگ بخروشد و تلافی سالهای جنک نمایند و با هنک مستانه و ترانه عاشقانه ان اقلیم را باهتزاز و حرکت آرنده تا نورانیت چنان قلوب را روشن نماید که اشعه یگانگی بتاید و ظلمات بیگانگی زائل گردد و جمیع طوائف بایکدیگر پیامیزند (۱) و در الفت و محبت قند و شکر ریزند و شور و ولهی انگیزند که ممالک مجاوره نیز باهتزاز و حرکت آیند و علیکم و غلیکن البهاء الابهی ۳ تموز سنه ۱۹۱۹
عبد البها عباس —

مخفی نماید که بهائیان این کلمات را آیات الهی می دانند و در محافل خود همگی کا انقش فی الحجر خاموش نشسته یکنفر این لوح را با تغنی و آواز میخوانند و اگر در خلال قرائت این لوح یا لوح دیگر شخص محترمی از خودشان وارد شود باید ایستاده برود و در گوشه بنشیند و کسی از او تعظیم نمیکند مبادا احترام این آیات از دست برود و پس از اتمام لوح انوقت همه از او تعظیم میکنند و احوالپرسی می نمایند

و ان شخص خواننده نیز باید (سیم تموز سنه ۱۹۱۹ عبد البهاء عباس) را نیز بقرائت و آواز بگوید که مبادا یك كلمه از آیات خدا (میرزا عباس) نا خواننده بماند

اینجا قارئین محترم میتوانند درجه معارف و کمالات قومی

(۱) جمیع طوائف بایکدیگر پیامیزند متصود بهائیان است که با طوائف و ملل سایر امیزش کنند که از آنها شکار کنند و تبلیغ نمایند اما چون خودشان شکار ازلی ها و تبعه میرزا محمد علی واقع میشوند باید از آنها پرهیزند و با آن ها مراودت و مجالست ننمایند

و این گونه آیات (کلمات بی اساس) تربیت شده اند و خود عادت گرفته اند تشخیص دهند

مناجات

در این مورد یکی از مناجات خمسه عشر که بعضی نسبت بسید الساجدین می دهند و بعضی میگویند از عرفاء اسلام است و در این اوقات بدو مترجم گشته ام ذکر میکنم

الهی البستی المخطا یا توب مدلتی و جللتی القیامه منک
 لیس مسکتی و امات قلبی عظیم جنایتی فاحیه بتوبه منک یا املی
 و بغیبتی و یا مؤای و منیتی فو عزتک ما اجد الذنوبی سویک
 غافرا و لا اری اکرری غیرک جاررا و قد خضعت بالانابه الیک
 و عنوت بالاستنکاه لیدک فان طردتني من بابک فبمن الود و ان
 رددتني عن جنابک فبمن اعرفه فوا اسفا من خجلتني و افتضاحتی
 و والهفا من سوء عملی واجتراحتی استلک یا غافر الذنب الکبیر
 و یا جابر المعظم الکسیران تهب لی موقات العجرائر و تستر علی
 فاضحات السرائر و لا تخلنی فی مشهد القیمة من بره عفوک و
 لا تعرنی من جمیل صفحتک و مشرک الہی ظلل علی ذنوبی غمام
 رحمتک و ارسل علی عیوبی سحاب رأفتک الہی هل یرجع العبد
 الا الی الی مولاه ام هل یجبره من سخطه احد سواه الہی ان
 کان الندم علی الذنب توبه فانی و عزتک من التادیهن و ان کان
 الاستغفار من الخطیئة حطه فانی لک من المستغفرین الی اخر

تأیید کلام

ما از ذکر الواح خود میرزا از قبیل (از بانغ الہی با

سدره باری ان تازه غلام آمد های های هذا جذب اللهی هذا
 خلع زدانی هذا قصص ربانی الخ

و همچنین از (ما عاشقان روی تو ما طالبان خوی تو
 ما عاکفان کوی تو میخام رضای تو میخام بالای تو جان ما
 فدای تو می می از خدا طلب می می از بهاء طلب الخ)
 و همچنین رشح عما از جمله ما میریزد الخ و همچنین
 از مشنوی های او صرف نظر می کنیم

ولی از این نکته نمی توانم انصراف کنم که عصر ابن
 الفارض یکی از عرفاء و علماء بزرگ قرن هفتم اسلام بود که در
 عصر اقامت داشت و مقام علمی و ادبی و غزل سرایش در عالم
 عربی چنان بلند است که سعدی در فارسی و اینقدر این شخص
 بزرگوار زاهد و رسته بود که وقتی غزل — (سائق الاظمان
 بطوی البید طی * منعماً عرج علی کتبان طی) را انشاء
 نمود و همه ادباء و علماء از قریحه الهامیه ای در شکفت و تعجب
 بودند که یکصد و پنجاه و یک بیت باین قافیه تنک را با اجناسات
 و ایهامات و علو معانی سروده است سلطان وقت که شخص کامل
 ادیب نوازی بود برای زیارت او بجایع ازهر رفت وقتی باین
 فارض خبر رسید از درب دیگر جامع ازهر خارج شد که سلطانرا
 ملاقات نکند .

غرض باینطور وارسته بود و مرقد او بر حسب وصیتش
 در بالای کوه مقطم در قراهه قاهره واقع است که نگارنده زیارتش
 رفته ام و یکی از شعراء در حق او گفته
 جز بالقرافة تحت نیل العارض * و قل السلام علیک یا ابن الفارض
 ابرزت فی نظم السلوك عجائباً * و کشف عن سر مصون غاض

و شربت من بحر المحبة والولا * فردیت من بحر محیط فاض
 باری ابن فارض در نظم سلوک تائیه کهرائی سروده است
 که متجاوز از هشتصد بیت است که مطلعش این است :
 سقتنی حمی الحب راحة مقله * و ناسی معیا من عن الحسن جلات
 و همچنین تائیه صغرائی سروده است که مطلعش اینست
 نعم بالصبا قلبی صبا لاجبتی * فیا حبذا ذاك لشدا حین هبت
 و بعدای عن اربعی بعد اربع * شبای و عقلی و ارتیاحی و صحتی
 قلبی مداوطائی سکون الی الفلا * و بالوحش انسی اذین الاس و حشتی
 و زهد فی و صلی الغرائی اذیدا * تباچ صبح الشیب فی جنح لمتی
 گویا اوقاتی که مرزا در بغداد رفته و بکتاب اشعار عربی
 مطالعه و مراجعه می نموده و تعریف و توصیف حضرت ابن
 فارض و مقام بلند اشعار او را شنیده هوس کرده که انهم مانند
 ابن فارض مرحوم اشعاری بهمان وزن و قافیه بگویند چنانکه این
 اشعار را گفته است :

احر قتی بوراق انوار طلعت * بظهورها کل الشمس تخفت
 کان بروق الشمس من نور وجهها * ظهرت فی العالمین و غرت
 کل الالوه من رشح امری نالهت * و کل الربوب من طفح حکمی تربت
 ارض الروح بالامر بی قد مشی * و عرش الطور قد کان موضع و طئنی
 و چون معانی این اشعار را هیچ عربی دانی حتی عرب
 این قحطان نمی دانست خود میرزا برای ان اشعار بقاعده المعنی
 فی بطن الشاعر شرحی نوشته است و نیز هوس ساختن مثنوی
 هم لرد و یک مثنوی ساخته که انصافا هر ادیب دانشمندی او را
 بخواند حالت تهوع باو دست می دهد و برای ان که حالات قارئین
 خیلی منقلب نشود و ضمنا بقریحه سرشار میرزا واقف گردند

بيك فرد از او اكتفا نمودم
زانکه در لطفت نباشد شبهة * بهر ما بر بند ز فضلت توشه

لوح حکمت

خیلی مضحك است وقتی بهائیان نزد یکدیگر می نشینند
و ذکر و معجزات و کمالات میرزا را می کنند هر کدام چیزی می
گویند مخصوصا یکروز شنیدم از يك شخص بهائی که قسم می
خورد اگر اطباء و حکماء عالم این لوح حکمت را بخوانند از هر
افقاده و استفاده و تحصیل و مدرسه در طب مستغنی می شوند
چرا که تمام اسرار طب را که باید و شاید کشف فرموده است
و دیگر اهل دنیا چیزی کسری ندارند و بدون جهت این اطباء حکمت
می کشند باید از جمال مبارك (میرزا) دستور بگیرند و او هم دستور
کلی طب را در این لوح بیان فرموده است

لا تأكلوا الا بعد الجوع و لا تشربوا بعد العجوة نعم الرياضة
على الخلاء بها تقوى الاعضاء و عند الامتلاء دامية دماء لا تترك
العلاج عند الاحتياج و دعه عند استقامة المزاج علاج العلة اولاً
بالاغذية و الا تجاوز الى الادوية ان حصل الكما اردت من المفردات
لا تعدل الى المركبات مع الدواء عند السلامة و خذنه عند الحاجة
اذا اجتمعما الضدان على الخوان لا تخلطهما فاقنع بواحد منهما بادر
اولاً بالرقيق قبل الفليظ و بالعمائم قبل الجامد

مرا خنده گرفت و گفتم در این لوح چه حرف تازه زده
و چه میگری را کشف نموده و چه معالجه را بیان فرموده است
اولاً اینها یکرشته الفاظ و دستور العملی است که چندین هزار
سال است داده اند و بهترین شاهد این است که عین این عبارات

در کتب حکما و اطباء موجود است که میرزا از اینجا اقتباس نموده و ثابا اگر شما خیلی اصرار دارید که این کلمات سابقه نداشته و ندارد و فقط از تریحه الهامیه میرزا ابداع شده می گویم هر کسی بحکم طبیعت در موقع گرسنه شدن غذا می خورد و در موقع سیری طبیعت اجازه غذا نخوردن نمی دهد حتی حیوانات نیز این مسئله را میدانند که وقتی گرسنه شدند غذا بخورند و وقتی سیر شدند نخورند و همچنین هر که مریض و بیچاره شد نزد طبیب میرود نزد اهنگر که نخواهد رفت و شیخ صالح سالم بدون جهت نزد طبیب و حکیم رهسپار نخواهد شد

خوب بود جناب میرزا که بعقیده شما و خودش دارای علوم اولین و آخرین است میکرب سل را که هنوز کشف نشده و عاشقان معارف و فنون برای کاشف او جائزه های هنگفت مقرر کرده اند کشف می نمود و دردنیای امروز انرا ایت نبوت یا الوهیت خود قرار میداد

یا آنکه میکرب لعاب دهان سل را که مورت سل و امراض دیگر است در نظر میگرفت و امر باجتناب میفرمود و از حکم * قد تمست الاشياء فی بحر الطهارة * این یکی را استثناء می نمود این خدائی که اینقدر احاطه علمیه دارد که در خصوص لفظ قناع بحاج محمد کریم خان مینویسد (اما سمعت (۱) ذکر المقنع و هو المعروف بالمقنع الکندی و هو محمد بن ظفر بن عمیر بن فرعان بن قیس بن اسود و کان من المعروفین انا و نریک ان تذکر ابائهم و احدا بعد و احدا الی ان یتمی الی البدع الاول لتقدر بما علمنی ربی علوم الاولین و الاخرین مع انا ما قرنا علومکم

والله على ذلك شهيد و علیم) و پدران ، قنق کندی را تا انجائی که در کتب تاریخ نوشته شده میگوید و تا انجائی که در کتب تاریخ نیست و کسی صحت و سقم و دروغ و راست او واقف نخواهد بود اسامی منلقه ممکن است بگوید

و بر فرض آنکه اسامی پدران ، قنق کندی هم در واقع و نفس الامر دانسته شود چه نتیجه برای مردم حاصل میشود و چه فائده بحال ملت می بخشد و چه نفع عمومی از فهمیدن آنها بعالم بشری میرسد

خوب بود جناب میرزا که دارای علوم اولین و آخرین است نمیگویم کره جسیمی را بانلسکوب کشف کند يك میکرب خیلی مختصری را کشف می کرد که الی الابد عالم تمدن را مرهون خدمات خود کند یا آنکه مرض رعشه خود را مداوا نماید

بلی باید دانشمندان و فیلسوفان و زحمت کشان و زنجیران عالم کشفیات کنند اختراعات نمایند برقیات ایجاد کنند ، مدنیت تاسیس نمایند سرم ابله و دقتی درست کنند ادویه های نافع برای درد های متنوعه ترکیب و آماده نمایند که میرزا و خانواده میرزا و همه اهل عالم راحت شوند و معهدنا بجهنم بروند و از ملکوت خدا (میرزا) محروم باشند چرا که میرزا را بخدائی قبول نکرده اند و میرزا عباس را بخدا زادگی نپذیرفته اند اما تمام ملکوت و جبروت و رحمت های نامتناهی خدا [میرزا] مخصوص همان عده مختصر بهائی شود که عددشان خوشبختانه بقدر پنج يك تبعه سلطان ساق طایفه معروف باهل حق [علی الهی) یا چهار يك دروزی های سوریه و یا صد يك اقاخانها و یا پنجاه يك تیاغی ها که پیر و فلسفه حکیم عمر خیامند

و یا چهار يك قادیانی ها نمیرسد !!

طلب مغفرت از میرزا عباس

طلب مغفرت کردن یکنفر بهائی برای شخص منظوری
و میرزا عباس اشتباهاً دیگریرا عوض او آمرزیده

یکی از بهائیان کرمانشاه بمن گفت عریضه خدمت سرکار
اقا (میرزا عباس) نوشته ام و در آن عریضه طلب مغفرت برای
چند نفر کرده ام جوانی مرحمت فرموده اند که انهارا آمرزیده
اند [در جای خود اشاره بطلب مغفرت شد] ولیکن اسمی ان
ها را که مرقوم فرموده اند مثلاً بابستی احمد بنوبند محمود
نوشته است و در اینجا بایست سری و رمزی باشد زیرا سرکار
اقا [میرزا عباس] که عالم ماکان و مایکون است و اشتباه نمی
کند در حقیقه میباید یا اسم او محمود بوده و خود نمی داند و
یا آنکه . . . این مطلب را از حضرت اواره پرسیده ام بیان
مفصلی فرمودند که من نفهمیدم حالا بنظر شما چه می رسد ؟

مرا از درجه نادانی و حقیق او چنان حیرت و شگفتی
حاصل شد و با خود گفتم خدایا اینها چهقدر بدبخت و بیچاره
اند و از مراحل فهم و انسانیت دور افتاده اند که محسوسات را
نیز منکر می شوند و یک شخص محدودی را که خود غلط و اشتباهش
را دیده معیناً عالم الغیب و الشهاده می دانند در صورتی که
متقدمین از علماء مثل صدوق علیه الرحمه استان مقدس نبوت
را از خاشاک سهو و خطا ایمن نمی دانند و می گویند (اول درجه

انکار (۱) انکار السهو عن النبی

خدا می داند با اندازه نادانی در بهائیان دیده ام که اگر چندین نفر شخص راست گو برایم یکی از آن ها را ذکر نمیگرد نمیتوانستم این قدر بشر را احق و نادان تصور کنم تا آن کلام را صدق بدانم مثلا بر حسب وظیفه که دارند اعضاء محفل روحانی واپس قضیه را [بمیرزا عباس] یا بشوقی افندی میخواهند بدهند در صورتی که تا ننویسند او نمی داند در حین مذاکرات محفلی که همه دور یکدیگر نشسته و تصمیم گرفته اند که چنین و چنان بنویسند باز می گویند اگر چه او خودش علام الغیوب است ! ! و اینقدر روح ندارند که اگر او واقف و عالم است دیگر کاغذ و مرکب را چرا ضایع میکنند در اینجا یا دم افتاد [۲] وقتی که میرزا عباس میخواست بامریکا برود بیچه شوق و ذوقی همین شوقی افندی را لباس پوشانید و فینه با دور سری سبزی بسرش گذارد و از کثرت علاقه که با او داشت با خود همراه برد چون به ناپولی رسیدند دکتر آمد و چشمهای مسافری را معاینه کرد چشمان فتان شوقی افندی و میرزا منیر و خسرو را معیوب دید هر چه اینها طفره زدند بلکه اراده مقدسه میرزا عباس در همراه بردن این سه نفر اجرا شود مفید واقع نشد و بالاخره با دیده اشکبار آن ها را از ناپولی بحیفا مراجعت داد و خود بامریکارفت و این مسئله در صفحه ۱۶ سفرنامه که خودشان نوشته اند مذکور است

(۱) میر داماد در جواب صدوق میگوید اول درجه انکار النبوه استناد

السهرالی النبی

(۲) این قضیه را میرزا هادی پدر شوقی افندی برایم تعریف کرد

پنج غلط دريك لوح

اوقاتی که نگارنده در پرت سعید بوده و مهمان محمود
پزندی نشوقاتی که اهم بسیار خوبی است و انهم مانند این شخص
ساده فریب خورده است شدم يك لوح عربی از میرزا عباس که
در مکاتیب جلد دوم مندرج است شیخ محمد ابن محمد عبد الظاهر
فرشوطی (که او را آورده بودند تبلیغ کنند) باصرار حضرات
قرائت نمود چونکه شیخ مذکور صاحب ارازلحن خوشی بود و
از طلاب جامع از هر و با سواد بود در حین قرائت لوح ان شیخ
بغلطی برخورد و گفت اینجا غلط است من هم دیدم غلط است
محمود افندی نشوقاتی گفت اصل لوح چون بافتخار من
بوده است حاضر است میاوریم مقابله می کنیم وقتی ملاحظه شد
دیدیم انغلط هم در اصل لوح هست و بعلاوه چهار غلط دیگر
داشت که ان چهار غلط را خود شیخ فرج الله زکی کردی که متصدی
طبع بوده از نزد خود اصلاح کرده بود و گویا ان لوح بخط
خود میرزا عباس بود و اگر بخط خودش نبود با امضای او بود
و همان لوح امضاء شده میرزا عباس که دارای این غلط هاست
و بمن ان غلط هارا اصلاح کردم در نزد محمود افندی نشوقاتی
پرت سعیدی است

و من اعتراضی ندارم که چرا میرزا عباس اشتباه کرده
البته شان بشر سهو و اشتباه است و با آنکه اصول این کتاب
(فلسفه نیکو) مبنی بر آنست که ابتدا از کسی ذکری نکرد و اسمی
از احدی برده نشود در اینجا مجبور شدم اسم این شخص پرت
سعیدی را اظهار کنم تا بهائیان تحقیق کنند و بدانند يك کلامه این